

# رابطه منطقی حقوق بشر و دین

محمد حسین طالبی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۱/۱۸

دانشیار فلسفه حقوق پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

تاریخ تأیید: ۹۲/۰۳/۱۶

## چکیده

قبل از اثبات هر نوع حق برای بشر باید ابتدا بشر را شناخت. بهترین شیوه شناسایی بشر استفاده از معارفی است که خدای متعال به عنوان خالق بشر در اختیار ما قرار داده است. او بهتر از هر کس بشری را که ساخته است می‌شناسد. این مقاله درصدد نشان دادن این امر است که بشری که دارای حقوق (بشر) است، آن بشری نیست که ما با نگاه تجربی رایج آن را می‌شناسیم، بلکه موجودی است که همواره با هدف رسیدن به مقام انسان کامل در مسیر حرکت به سوی کمالات مطلق قرار دارد. در این نگارش برای اثبات این امر ابتدا با نگاه معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه به مفهوم حق نظر دوخته شده است. آنگاه مفهوم بشر و دین از نظر می‌گذرد. در پایان انواع حق صاحبان حق مورد بحث قرار گرفته‌اند که یکی از آن‌ها حقوق بشر است. حقوق بشر حقی‌هایی هستند که برای بشر از آن رو که بشر است ثابت می‌شود.

واژگان کلیدی: حق، حقوق بشر، انواع حق، صاحبان حق، حقوق بنیادین

## مقدمه

تحلیل رابطه منطقی حقوق بشر با دین از دو منظر امکان‌پذیر است:

۱- از منظر درون دینی، یعنی بر اساس استناد به متون مقدس در دین؛ ۲- از منظر برون دینی، یعنی بر اساس واقعیت‌های موجود در جهان هستی که عقل هر اندیشمندی بدون التزام به یک دین خاص و تنها با اتکا بر براهین فلسفی به تحلیل رابطه مزبور می‌پردازد.

در این نوشتار رابطه منطقی دین و حقوق بشر از منظر دوم تبیین می‌گردد و در این راستا به فلسفه حقوق بشر اشاره خواهد شد. تبیین رابطه مزبور به لحاظ جنبه معرفت‌شناسانه مبتنی بر تحلیل مفهوم «حق» در حوزه دانش فلسفه حقوق و تحلیل مفهوم «بشر» در حوزه دانش انسان‌شناسی و نیز مبتنی بر شناسایی مفهوم «دین» است.

1. Email: mhtalebi@rihu.ac.ir

## ۱- مفهوم حق در حوزه دانش فلسفه حقوق

واژه حق در لغت لفظ مشترکی است که به معانی مختلف می‌باشد. اما به لحاظ اصطلاح در حوزه دانش فلسفه حقوق بیش از یک معنا ندارد. اینک این واژه را هم به لحاظ معرفت‌شناسانه و هم به لحاظ هستی‌شناسانه بررسی می‌کنیم.

### ۱-۱- چیستی حق

در حوزه دانش فلسفه حقوق<sup>۱</sup>، واژه حق برگردان کلمه Right در زبان انگلیسی و ترجمه اصطلاح Droite در زبان فرانسه و Recht در زبان آلمانی است. فیلسوفان حقوق در محتوای مفهومی این واژه اتفاق نظر ندارند. اولاً، در میان انواع تعاریف مفهومی، مصداقی، اشاره‌ای و غیره هیچ‌یک از فیلسوفان حقوق غرب از واژه حق تعریف مفهومی ارائه نکرده‌اند. بلکه به بیان نوعی تعریف مصداقی از واژه حق پرداخته‌اند. ثانیاً، ایشان در تعریف مصداقی خود اتفاق نظر ندارند. برخی از آن‌ها مانند جوزف رز<sup>۲</sup> به پیروی از جرمی بنتام<sup>۳</sup> حق را حاوی نوعی سود و منفعت دانسته است. به همین دلیل این نظریه در حوزه معنای حق به نظریه منفعت<sup>۴</sup> معروف شده است. طرفداران این نظریه عقیده دارند که چون هر نوعی از حق، گونه‌ای تکلیف را بر شخص مکلف الزام می‌کند و تکلیف نیز حاوی تعهد به اعطای منفعت به فرد صاحب حق می‌باشد؛ به این دلیل، مفاد حق نوعی سود و منفعت است (Jones, 1994: 26-32). گفتنی است، بنا بر عقیده این گروه، حقوق نیز به لحاظ مقدار سوددهی دارای درجات مختلفی است؛ همچنان که صاحبان حق نیز مراتب گوناگونی دارند. گاهی صاحب حق یک فرد است، گاهی یک گروه، گاه یک یا چند جامعه انسانی یا جامعه‌ای جهانی، گاهی حیوانات و گاه نیز همه موجودات زنده‌ای که در یک محیط زیست می‌کنند. ولی به هر حال، تنها در صورتی موجودات می‌توانند صاحب حق محسوب شوند که در فرآیند تقابل میان حق و تکلیف دارای نوعی منفعت گردند.

اگر بخواهیم با معیارهای تعالیم انبیاء که متکی به براهین عقلی در اثبات وجود خدا و ویژگی‌های اوست، نظریه فوق را ارزیابی کنیم، باید بگوییم که واژه حق در این نظریه جامع

---

1. Philosophy of Rights  
2. Raz  
3. Bentham  
4. Interest theory

افراد، یعنی در برگیرنده همه مصادیق حق نمی‌باشد. زیرا چنانکه بعداً نیز اشاره خواهد شد یکی از کسانی که قطعاً صاحب حق است خداوند متعال می‌باشد. او که به دلیل واجب‌الوجود بودن ذات مقدّسش دارای درجات نامحدود کمال است نیازی به هیچ‌گونه سود و منفعتی ندارد، در حالی که دارای حقوق بسیار زیاد است.

نظریه مهمّ دیگری که در میان آراء فیلسوفان حقوق غرب درباره مفهوم حق رایج است، به نظریه انتخاب<sup>۱</sup> معروف است. این نظریه در حوزه فلسفه حقوق انگلایساکسون به هارت<sup>۲</sup> انگلیسی نسبت داده می‌شود و تاکنون فیلسوفان زیادی به آن گرایش پیدا کرده‌اند. محتوای این نظریه عبارت است از: حق همواره نوعی سلطه شخص صاحب حق بر متعلّق حق است. به بیان دیگر، صاحب حق می‌تواند انجام تکلیف را از شخص مکلف درخواست نموده یا آن را از وی اسقاط نماید (Jones, 1994: 32-6).

نظریه رایج در میان فیلسوفان حقوق مسلمان نیز همین نظریه است. به همین دلیل در حوزه دانش فقه اسلامی گاهی از حق تعبیر به خیار می‌شود. یعنی صاحب حق مختار است تا متعلّق حق را طلب کند، یا ذمه مکلف را از آن بری نماید.

به نظر می‌رسد این تعریف از واژه حق نیز نمی‌تواند جامع همه مصادیق حق باشد. به بیان دیگر، حقوق واجب الاستیفاء در این تعریف نمی‌گنجد. برای مثال، حق حیات را در نظر می‌گیریم. این حق یکی از حقوق انکارناپذیر انسان‌ها در همه جوامع بشری است. بر اساس آموزه‌های دینی به ویژه دین اسلام، خداوند که خالق بشر است موهبت حیات را به بشر عطا فرموده تا انسان بتواند با استفاده مطلوب از آن در مسیر تکامل خویش گام بردارد. با وجود اینکه حیات و سلامتی حق مسلم بشر می‌باشد و دیگران مکلف به پرهیز از اموری هستند که باعث به خطر افتادن آن یا از دست دادن آن شود، خود انسان‌ها که صاحبان این حق هستند بر این حق سلطه ندارند. یعنی مختار نیستند که اگر بخواهند از داشتن آن صرف نظر کنند، یعنی حیات خود را نابود کنند؛ یا تکلیف را از دیگران در رعایت این حق که همان اجتناب از امور تهدیدکننده حیات و سلامتی است اسقاط نمایند.

به لحاظ بعد معرفت شناسانه، به نظر می‌رسد مفهوم حق امری بدیهی باشد. به این دلیل انسان‌ها از کودکی به آن توجه پیدا می‌کنند. اینکه کودکان در تعامل با دیگران

---

1. Choice theory

2. Hart

می‌توانند برخی از مصادیق روشن عدالت و ظلم را در رفتارهای دیگران به خوبی شناسایی کنند، دلیل بر این است که کودکان نیز مفهوم حق را که جزء تشکیل دهنده مفهوم عدالت است به خوبی می‌شناسند.

اما با فرض اینکه بخواهیم تعریفی برای واژه حق پیشنهاد کنیم می‌توان گفت واژه حق در حوزه دانش فلسفه حقوق به معنای «برخوردار بودن از چیزی» است. کلمه «چیز» در این تعریف فقط می‌تواند به معنای «داشتن یک صفت» و یا «انجام دادن یا ترک نمودن یک عمل» باشد. به نظر می‌رسد که این تعریف از واژه حق هم جامع همه مصادیق حق است و هم موارد غیر مربوط به حق را از دایره حق خارج می‌کند. برخوردار بودن به معنای سود بردن نیست تا اینکه گفته شود شخص برخوردار حتماً واجد منفعتی می‌شود. بلکه به معنای مجاز بودن است. بر اساس این تعبیر، خدا هم می‌تواند دارای حق باشد. همچنین حقیقت برخوردار بودن ملازم با نوعی سلطه، یعنی اجازه ترک نیست تا اینکه گفته شود صاحب حق می‌تواند از حق خود صرف نظر کند؛ بلکه می‌تواند به منزله جنس برای امور واجب و غیرواجب باشد. بنابراین، در ماهیت حقوق واجب الاستیفاء نیز نوعی برخورداری از داشتن وصفی یا انجام دادن یا ترک کاری ملاحظه می‌گردد.

کوتاه سخن اینکه وقتی گفته می‌شود کسی حقی دارد به معنای این است که او مجاز است دارای صفتی باشد یا مجاز است کاری را انجام دهد یا مجاز است عملی را ترک کند. اجازه در اینجا هم با وجوب عمل و یا لزوم داشتن صفت و هم با عدم وجوب آن دو سازگاری دارد؛ یعنی به منزله جنس وجوب و عدم وجوب تلقی می‌شود.

#### ۱-۲- هستی حق

پس از شناخت مفهوم واژه حق باید جنبه هستی‌شناسانه محکی این مفهوم را نیز بررسی کنیم تا معلوم شود مفهوم حق از چه نوع وجودی حکایت می‌کند. با نگاه هستی‌شناسانه به محکی مفاهیم کلی می‌توان آن‌ها را به سه دسته تقسیم نمود (مصباح، ۱۳۶۵، ج. ۱: درس ۱۵). زیرا مفهوم کلی: الف - یا قابل حمل بر امور عینی است، یعنی اتّصاف آن خارجی است، مانند مفهوم انسان که بر افراد خارج از ذهن اطلاق می‌گردد؛ ب - یا تنها بر مفاهیم و صورت‌های ذهنی حمل می‌گردد، یعنی اتّصاف آن ذهنی است، مانند مفهوم نوع که در ذهن صفت ماهیت افراد متّفقه الحقیقه قرار می‌گیرد.

در صورت دوّم، محکی مفهوم کلی همواره موجودی ذهنی است. چنین مفهومی یکی از عناوین موجود در علم منطق است. به این دلیل، به این دسته از مفاهیم، مفاهیم منطقی گفته می‌شود. مفاهیمی از قبیل مفهوم جنس، فصل، نقیض و عکس از نوع مفاهیم منطقی‌اند.

نوع اول مفاهیم، یعنی مفاهیمی که بر اشیاء خارجی حمل می‌شود، بر دو دسته است:

۱- مفاهیمی که ذهن به طور خودکار از موارد خاص انتزاع می‌کند. یعنی آن مفهوم، انعکاس ذهنی مستقیم از یک واقعیت خارج از ذهن است. به بیان دیگر، ذهن ما در مواجهه با موجودات واقعی ماهیت‌های جوهری و عرضی آن‌ها را مستقیماً، یعنی بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آن‌ها درک می‌کند. به این گونه مفاهیم، مفاهیم ماهوی گفته می‌شود. تمام ماهیت‌های ده‌گانه ارسطویی - مقوله جوهر و نه مقوله عرضی - در این دسته از مفاهیم قرار دارند. مثلاً مفهوم انسان مفهومی ماهوی است.

۲- گاهی یک مفهوم از نوعی مقایسه میان دو یا چند واقعیت خارج از ذهن به دست می‌آید. محکی چنین مفهومی یک ماهیت نیست؛ بلکه حقیقتی است که عقل آن را پس از مقایسه دو یا چند واقعیت خارجی کشف می‌کند. بنابراین، چنین مفاهیمی دارای منشاء انتزاع خارجی می‌باشند. به این مفاهیم، مفاهیم فلسفی گفته می‌شود. مثلاً ذهن مفهوم علیّت را از مقایسه دو امر واقعی که یکی از آن‌ها به لحاظ وجودی به دیگری وابسته است انتزاع می‌کند، همچنان که مفاهیم علّت و معلول نیز از آن مقایسه به دست می‌آیند. بنابراین، محکی مفاهیم سه‌گانه علّت، معلول و علیّت، ماهیت‌ها نیستند، بلکه نحوه وجود حقایقی هستند که ذهن آن‌ها را با یکدیگر مقایسه می‌کند.

مفهوم حق در حوزه دانش فلسفه حقوق مفهومی فلسفی است. این مفهوم در مورد انسان از مقایسه رابطه او با کمال واقعی مورد انتظار که در اثر انجام فعل می‌تواند به آن نائل شود به دست می‌آید. مفهوم حق در مورد واجب‌الوجود که او هم فاعلی مختار است از مقایسه وی با هدفش انتزاع می‌شود؛ گر چه مقصود او از انجام دادن یک فعل به کمال رسیدن نمی‌باشد.

نکته قابل توجه این است که حق بر دو نوع می‌باشد: حق اصیل ذاتی و حق تبعی. هدف مطلوب فاعل مختار همان حق ذاتی و اصیل است که برای رسیدن فاعل مختار به آن باید

وسایلی فراهم باشد که به مدد دستیابی به آنها وی به حق ذاتی خود نائل شود. بنابراین، حق اصیل در فرآیند ارزشگذاری دارای ارزش ذاتی، یعنی غیراکتسابی است. این حق آخرین و اصلی‌ترین هدف فاعل مختار است. در پرتوی این حق است که حقوق تبعی دارای ارزش می‌شوند. به همین دلیل حقوق تبعی دارای ارزش غیرمی‌باشد.

بنابراین، در پرتو شناخت هدف نهایی خدا از آفرینش که انگیزه وی در انجام افعال او است، می‌توان حقوق خدا را شناسایی کرد. همچنین برای شناخت حقوق بشر ابتدا باید کمال‌های واقعی بشر را به عنوان اصیل‌ترین حقوق او بشناسیم؛ آنگاه پس از مقایسه او با آن کمال‌ها حقوق تبعی وی را نیز شناسایی کنیم. کوتاه سخن اینکه فراهم نمودن تمام زمینه‌های رسیدن فاعل مختار به هدف مطلوب، یعنی به کار بردن تمام وسایلی که او را به هدف مطلوب می‌رساند از مصادیق حقوق تبعی او به شمار می‌آید.<sup>۱</sup> به بیان دیگر، به لحاظ فلسفی رابطه میان حقوق تبعی هر فاعل مختار با حق ذاتی، یعنی هدف نهایی و مطلوب واقعی او ضرورت بالقیاس است. زیرا حقوق تبعی علت تأمین حقوق ذاتی می‌باشد.

## ۲- مفهوم بشر

پس از تبیین مفهوم حق برای شناخت رابطه منطقی میان حقوق بشر و دین باید به یکی دیگر از ارکان مفهوم حقوق بشر پرداخت. این رکن مهم مفهوم بشر است. شکی نیست که انسان دارای ویژگی‌های زیاد و بسیار پیچیده است، به طوری که اطلاع کامل از کنه حقیقت او در توان شناخت اذهان مفهوم‌شناس ما نمی‌باشد. به این دلیل باید او را به حقیقت موجودی ناشناخته نامید.

از منظر دانش فلسفه الهی، تنها کسی که شناخت کامل از حقیقت بشر دارد کسی است که بر او احاطه وجودی داشته باشد. به بیان دیگر، فقط علت آفریننده انسان، یعنی خالق بشر است که او را به خوبی می‌شناسد و از حقیقت او کاملاً آگاه است. از این رو، اگر بخواهیم تا اندازه‌ای با طبیعت بشر آشنا شویم یا به احکامی درباره او پی ببریم ناچاراً باید به آموزه‌های ربانی که در تعالیم انبیاء و امامان معصوم (علیهم السلام) در لابلای متون دینی منعکس شده است رجوع کنیم.

---

۱. مراد از هدف مطلوب انسان کمال اختیاری او است، همچنان که مقصود از هدف مطلوب خداوند غایت فعل او می‌باشد.

هر چند در متون مقدس دینی به ویژه در قرآن کریم تعریف مفهومی، آن هم به صورت حد تام، از حقیقت انسان ارائه نشده، اما به مراحل پیدایش این موجود عجیب‌الخلقه و هدف از خلقتش اشاره گردیده است.

انسان موجودی مرکب از جسم و روح است. جسم و بدن او دارای ویژگی‌های ظاهری متعدد است که به لحاظ مادی بودنش در یک فرآیند تدریجی از موجودی تک سلولی به صورتی در می‌آید که به او انسان گفته می‌شود. اما روح انسان حقیقتی مجرد است که به فرموده قرآن از جنس روح خداست<sup>۱</sup> و از عالم امر نازل شده<sup>۲</sup> و به کالبد جسم انسان دمیده شده است تا پس از گذراندن یک دوره تکامل اختیاری دوباره از بدن مفارقت جسته و به عالم ملکوت که یکسره از ماده عاری است، مراجعت نماید و به این وسیله در جوار رحمت و نعمت‌های خداوند قرار گیرد تا روزی که دوباره به بدن جسمانی مراجعت کند<sup>۳</sup> و در محکمه عدل الهی جواز ورود به بهشت جاویدان را دریافت نموده و در آنجا برای همیشه سکنی گزیند.

پس معلوم می‌شود که ارزش روح بشر به دلیل مجرد بودن و جاودانه بودنش از ارزش بدن مادی او، که با مرگ از بین می‌رود، بسی بیشتر است. در واقع، حقیقت کمالات یا نقایص واقعی بشر همان کمال و نقص روح او است که همیشه با او همراه می‌باشد. به همین دلیل ادیان الهی و شرایع وحیانی هدایت انسان و به کمال رساندن او را وجهه همت خود قرار داده و با نشان دادن راه سعادت، که همان تقرب به خدا به منظور رسیدن به مقام خلیفه‌اللّهی است، او را به پیمودن آن تشویق نموده<sup>۴</sup> و از عواقب شقاوت برحذر داشته‌اند.

بر این اساس، چنین نیست که از نظر خداوند همه کسانی که دارای بدن انسانی‌اند بشر واقعی باشند. انسان واقعی کسی است که علاوه بر داشتن جسم بشری

۱. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «و نفخت فیہ من روحی»، یعنی من روح خود را در کالبد انسان دمیدم.

۲. قرآن کریم می‌فرماید: «یسئلونک عن الرّوح، قل: الرّوح من امر ربّی» (اسراء/۸۵).

۳. به همین مناسبت خداوند در قرآن می‌فرماید: «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون».

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...» (انفال/۲۴). ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می‌خواند که به شما حیات می‌بخشد.

دارای روحی باشد که در مسیر سعادت گام بر می‌دارد و یا دست کم آگاهانه در مسیر شقاوت حرکت نمی‌کند. از منظر قرآن کریم کسانی که آگاهانه از دین خدا اعراض می‌کنند، یا علاوه بر آن با آن مبارزه می‌کنند و راه را بر مردم در مسیر سعادت می‌بندند ایشان را همانند خویش به ورطه گمراهی می‌کشاند، انسان نیستند؛ بلکه حیوانند یا از حیوانات پست‌ترند<sup>۱</sup>. هر چند چنین موجوداتی به ظاهر دارای قوای بینایی و شنوایی و

۱. آیات بسیاری در قرآن کریم بر این حقیقت دلالت دارند که کسانی که حجت بر آن‌ها تمام شده باشد، یعنی به حقانیت دین خدا پی برده‌اند اما با وجود این، به جای اطاعت از خدا و پیامبر از هوای نفس خویش پیروی می‌کنند به لحاظ ارزش مانند حیوانات و یا پست‌تر از حیواناتند. در اینجا به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

۱- فردی به نام بلعم باعورا از دانشمندان یهودی در عهد حضرت موسی (ع) بود که پس از مدتی از روی استکبار و دنیاطلبی دست از دین خدا برداشت و باحضرت موسی عناد ورزید. قرآن کریم وی و افرادی شبیه او، که با آگاهی دین خدا را تکذیب و انکار می‌کنند، همانند سگ معرفی کرده است: «وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْتَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف / ۱۷۶).

۲- از این رو است که خداوند در سوره فرقان فرموده است: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان/۴۴). آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را خدای خود قرار داده است؟... آیا گمان می‌کنی بیشتر ایشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آن‌ها فقط مانند حیوان‌اند؛ بلکه از حیوانات نیز گمراه‌ترند.

۳- خداوند در آغاز سوره محمد (ص) می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ» (۱) به نام خدای بخشنده مهربان. خدا اعمال (نیکی) کافرانی که مردم را از راه خدا باز می‌دارند نابود می‌سازد. پس از بیان چند آیه چنین ادامه می‌دهد: «... الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» (محمد/۱۲). کسانی که کافر شدند (از دنیا) بهره می‌برند و همانند حیوانات می‌خورند در حالی که جایگاه آن‌ها آتش دوزخ است.

۴- «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف/۱۷۹). به تحقیق بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم. قلب‌های آن‌ها چیزی را نمی‌فهمد و چشم‌هایشان چیزی نمی‌بیند و با گوش‌هایشان چیزی نمی‌شنوند. آن‌ها مانند چارپایانند بلکه گمراه‌تر می‌باشند. ایشان همان غافلانند.

حضرت علی (ع) نیز در نهج البلاغه عالمان مسیر هدایت را، که به علم خود عمل نمی‌کنند و مردم را به ضلالت فرا می‌خوانند، حیواناتی انسان‌نما و مردگانی در میان انسان‌های زنده نامیده است: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ انْصَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوَانٍ... وَذَلِكَ مِثَالُ الْحَيَاءِ» (خطبه ۸۷).

قوه عاقله‌اند، اما در واقع کور و کر می‌باشند و نمی‌اندیشند.<sup>۱</sup> هر چند این افراد به ظاهر زنده‌اند اما به تعبیر قرآن و روایات اسلامی مرده‌اند. از اینجا می‌توان به مطلب مهمی پی برد و آن اینکه مسلماً نگاه ادیان الهی به حقوق بشر در مورد همه افراد به ظاهر انسان یکسان نیست.

### ۳- مفهوم دین

دانشمندان تعاریف مختلفی از واژه دین بیان کرده‌اند. در میان آن‌ها، آن تعریفی از دین که این نوشتار در مقام بیان رابطه‌اش با حقوق بشر است عبارت است از: «مجموعه‌ای از آموزه‌های نظری و عملی<sup>۲</sup> که خالق جهان آن را در اختیار بشر قرار داده تا بشر با استفاده

۱. در این باره نیز آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ...» (انعام/۳۹). کسانی که آیات ما را تکذیب نمودند کرها و لال‌هایی‌اند که در تاریکی‌ها به سر می‌برند.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبِعْتُمْ تَسْمِعُونَ (۲۰) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمِعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (انفال/۲۲). ای کسانی که ایمان آوردید، خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و از ایشان رویگردان نشوید در حالی که شما شنوا می‌باشید و مانند کسانی نباشید که گفتند شنیدیم در حالی که نمی‌شنوند. به درستی که بدترین جنبندها نزد خداوند کرها و کورهایی هستند که نمی‌فهمند.

در چند آیه بعد خداوند می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ» (انفال/۵۶) به درستی که بدترین جنبندها کسانی هستند که کافر شده‌اند و ایمان نمی‌آورند. کسانی که با آن‌ها پیمان بستنی و هر بار پیمان خود را می‌شکنند و (از این کار) پرهیز نمی‌کنند. از این آیه شریفه نیز چنین استفاده می‌شود که همه کافران مشمول حکم این آیه نیستند؛ بلکه آن کسانی که آگاهانه کافر شده و به دین خدا پشت می‌کنند از بدترین جنبندها می‌باشند.

۳- «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُصَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ» (هود/۲۰) چه کسانی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا افترا می‌بندند؟ آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، در حالی که شاهدان (پیامبر و فرشتگان) می‌گویند: اینها همان‌ها هستند که به پروردگار خود دروغ بستند. لعنت خدا بر ظالمان باد! (۱۸) همان‌ها که (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند؛ و راه حق را کج و معوج نشان می‌دهند؛ و به سرای آخرت کافرند (۱۹) آن‌ها هیچ‌گاه توانایی فرار در زمین را ندارند؛ و جز خدا پشتیبان‌هایی نمی‌یابند. عذاب خدا برای آن‌ها مضاعف خواهد بود؛ آن‌ها هیچ‌گاه توانایی شنیدن نداشتند و هرگز حق را نمی‌دیدند. (۲۰)

۲. مراد از آموزه‌های نظری آن دسته از تعالیمی است که بشر به منظور رسیدن به سعادت باید به آن‌ها اعتقاد داشته باشد و مقصود از آموزه‌های عملی مجموعه‌ای از دستوراتی است که انسان در مسیر تکامل خویش باید آن‌ها را به کار ببندد.

از آن‌ها بتواند در این جهان به تکامل رسیده و زمینه وصول به سعادت جاویدان را برای خویش فراهم کند».

خداوند محتوای دین را از دو طریق به مردم عرضه کرده است: مقداری از آن را در فرآیند اراده تکوینی به عقل بشر الهام نموده و مقداری را در چارچوب اراده تشریحی از طریق وحی بر پیامبران در اختیار بشر قرار داده است. پس از تبیین مفاهیم واژگان حق، بشر و دین، اینک برای تبیین رابطه منطقی میان حقوق بشر و دین باید به بیان انواع حق پرداخت.

#### ۴- انواع حق

با توجه به اینکه از یک سو، (چنانکه گفته شد) پیدایش حق بر رابطه میان فاعل مختار و هدف مطلوب او مبتنی است و از سوی دیگر، مهم‌ترین فاعل‌های مختار در جوامع بشری خدا و مردم‌اند، در اینجا به انواع حقوق خدا و بشر به طور اجمال اشاره می‌شود.

#### ۴-۱- حقوق خدا

هدف خدا از آفرینش انسان در این جهان متعلق دو نوع اراده تکوینی و تشریحی او است. اراده تکوینی خدا به این هدف تعلق گرفته است که زمینه تکامل اختیاری را برای انسان به طوری فراهم کند که اگر وی بخواهد، بتواند در این دنیا با اراده آزاد خویش در پرتو بندگی و قرب خدا به مقام خلیفه‌اللهی برسد. خداوند این هدف را چنین تأمین کرده است: از یک سو مسیر تکامل، یعنی راه تقرب را به بشر نشان داده، یعنی به بشر دانش روش به سعادت رسیدن را آموخته است؛ و از سوی دیگر لوازم پیمودن این مسیر را مثل اعطای اصل وجود (یعنی حیات و سلامتی)، اختیار و نیز توان پیمودن راه بندگی را به او عطاء کرده است. پس خداوند نسبت به ایجاد این امور حق تکوینی دارد.

اما متعلق اراده تشریحی خداوند تکامل اختیاری بشر است. به بیان دیگر، چون خداوند کامل مطلق است همه کمالات را دوست دارد. او اراده کرده، یعنی دوست دارد که انسان با اختیار خویش به کمال برسد. به همین دلیل همه وسایل این هدف تشریحی را برای انسان مهیا ساخته است. بنابراین، او نسبت به آن هدف تشریحی، یعنی تکامل اختیاری بشر، حق تشریحی دارد. حق تشریحی در مقابل حق تکوینی است. مراد از حق تشریحی خداوند آن است که اعمال انسان و سایر موجودات مختار مطابق اراده تشریحی او باشد. بنابراین، انجام

هر گونه کاری که مخالف اراده تشریحی خدا باشد، یعنی ارتکاب هر گونه گناه، موجب تضییع حق خدا می‌شود.<sup>۱</sup>

#### ۴-۲- حقوق بشر

امروزه بسیاری از فیلسوفان حقوق واژه «حقوق بشر» را مترادف با واژه «حقوق طبیعی» به کار می‌برند (Jones, 1994: 72; Finnis, 1980: 198; Velastos, 1970: 79; Wasserstrom, 1970: 97, f. n. 2.) بر این اساس، حقوق طبیعی یا حقوق بشر به معنای حقوقی است که برای انسان‌ها از آن جهت که انسان‌اند وجود دارد. به بیان دیگر، حقوق (طبیعی) بشر حقوق انسان‌ها است، اما نه به خاطر اینکه مرد یا زن، پیر یا جوان، دارای شغل خاص و... هستند؛ بلکه این حقوق تنها به دلیل اینکه افراد انسان دارای طبیعت انسانی‌اند به ایشان نسبت داده می‌شود. برخی از فیلسوفان حقوق غرب، مثل جی بی میت<sup>۲</sup> در کتاب دولت و شهروند<sup>۳</sup>، معتقدند برای اینکه حقوق طبیعی جاودانه باشد باید از دو ویژگی بداهت و اطلاق (یعنی عدم قابلیت اسقاط) برخوردار باشد (Mabbott, 1958: 57). اما گروهی دیگر، مانند میلن<sup>۴</sup>، با اعتقاد به وجود رابطه میان حقوق طبیعی و مفهوم جامعه آزاد نشان دادند که نیازی نیست به اینکه بگوییم حقوق (طبیعی) بشر بدیهی‌اند. میلن و هارت باور داشتند که برخی از اوقات این نوع از حقوق نیز مطلق نیستند؛ بلکه قابل اسقاطند (Ogley, 1993: 563).

---

۱. تجربه نشان داده است کسی که در این جهان بیش از دیگران حَقّش ضایع می‌شود خداوند است؛ «و من اظلم مَن ذَكَرَ بآیات ربه ثمّ اعرض عنها...» و کیست ستمکارتر از شخصی که آیات پروردگارش به او یادآوری شده اما او از آن‌ها رویگردان است؟ (سجده/۲۲). خداوند در سوره هود نیز می‌فرماید و این ستمکارترین مردم کسانی هستند که بر خدا افترا می‌بندند (یعنی چیزی را که در دین نیست جزء دین می‌دانند یا پاره‌ای از دین را انکار می‌کنند). «و من اظلم مَن افتری علی الله کذباً...» (هود/۱۸).

این در حالی است که شخص گناهکار با ضایع نمودن حق خدا به خود ضرر می‌رساند، همچنان که سود ادای حق خدا به خود شخص مطیع می‌رسد. «إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و إن أسأتم فلها» (اسراء/۷). یعنی اگر نیکی کنید (ثواب کنید) به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید (گناه کنید) به خود بدی کرده‌اید. و یا می‌فرماید: «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فلنفسها» (فصلت/۴۶) هر کس کار نیک انجام دهد به خود سود رسانده و هر کس بدی کند به خود زیان می‌رساند.

«من یکسب اثماً قائماً یکسبه علی نفسه» (نساء/۱۱۱). هر کس گناهی انجام دهد به زیان خود اقدام می‌کند.

2. J. B. Mabbott

3. The State and the Citizen

4. Milne

حال، چه اینکه حقوق بشر اموری بدیهی و مطلق باشد و چه نباشد، در میان اندیشمندان در تعداد این حقوق اختلاف زیادی به چشم می‌خورد.

هابز<sup>۱</sup> تنها حق طبیعی بشر را صیانت نفس<sup>۲</sup> می‌دانست (Hobbes, 1957: 84). لاک<sup>۳</sup> این حقوق را در حق حیات، آزادی و ملکیت خلاصه نمود (Locke, 1960: II, s. 6). اعلامیه حقوق بشر فرانسه (۱۷۸۹) که تا حدی از افکار لاک متأثر بود به چهار نوع از حق به عنوان حقوق (طبیعی) بشر اشاره کرده است: آزادی، ملکیت، امنیت و مقاومت در برابر ظلم<sup>۴</sup>. بیشتر لیبرالیست‌ها علاوه بر حق حیات، امنیت و آزادی، رفتن به سوی خوشبختی<sup>۵</sup> را نیز حق طبیعی بشر دانسته‌اند. جامعه‌شناسان جدید حق کار را از حقوق (طبیعی) بشر برشمرده‌اند. ام. ماریتین<sup>۶</sup> فهرستی مشتمل بر نه مورد را حقوق بشر دانسته که برخی از آن‌ها عبارتند از: حق حیات، آزادی، ملکیت، حق داشتن رفتارهای دینی، ازدواج و داشتن خانواده و حق هر انسان نسبت به اینکه با او به مثابه یک شخص رفتار شود نه یک شیء (Macdonald, 1970: 50-1).

در قرن بیستم نیز اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌های متعددی درباره حقوق بشر نظر داده‌اند که با هم تفاوت‌هایی دارند. مثلاً اعلامیه جهانی حقوق بشر، که در سال ۱۹۴۸ در سازمان ملل متحد به تصویب رسید، مشتمل بر ۳۰ ماده است. این اعلامیه مواردی مانند حق حیات، آزادی، ملکیت، حقوق مدنی، حقوق سیاسی و حقوق اجتماعی - اقتصادی را حقوق بشر نامیده است؛ در حالی که کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (۱۹۵۰)، منشور بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، منشور بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) و اعلامیه حقوق بشر اسلامی (قاهره - ۱۹۹۰) به حقوق دیگری نیز به عنوان حقوق بشر اشاره کرده‌اند.

حال پرسش اصلی این است که با توجه به اختلاف نظر عمیق درباره مصادیق حقوق بشر آیا آموزه‌های دینی کدامیک از فهرست‌های مزبور را به عنوان حقوق بشر تأیید می‌کند؟ همچنان که در مقام تبیین واژه بشر گفته شد، انسان موجودی مرکب از روح و بدن است. روح موجودی مجرد و ماندنی است، در حالی که بدن موجودی مادی و (با مرگ) از بین رفتنی

- 
1. Hobbes
  2. Self-preservation
  3. Locke
  4. II. The end of all political associations, is the preservation of the natural and imprescriptible rights of man; and these rights are liberty, property, security, and resistance of oppression.
  5. Pursuit of happiness
  6. M. Maritain

است. بنابراین، حقیقت کمال و نقص انسان و به دنبال آن حقیقت سعادت و یا شقاوت بشر به کمال و نقص روح او وابسته است، نه جسم او. بدن جسمانی فقط وسیله‌ای است که روح با بکارگیری آن در این دنیا می‌تواند زمینه خوشبختی جاودان یا بدبختی ابدی را برای خود فراهم کند. از این رو، آن حقوقی که در میان حقوق (طبیعی) بشر به طور مستقیم مربوط به روح آدمی است باید از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، که در میان آن‌ها نیز برخی از حقوق بنیاد و زیربنای سایر حقوق می‌باشد که به آن‌ها حقوق بنیادین بشر گفته می‌شود.

#### ۴-۲-۱- حقوق بنیادین بشر

آیا مصادیق حقوق بنیادین بشر کدامند؟ شکی در این نیست که همان‌طور که در مصادیق حقوق بشر اختلاف وجود دارد، در مصادیق حقوق بنیادین و نیز در تعریف آن نیز اختلاف نظر وجود دارد. برخی از فیلسوفان حقوق در غرب می‌گویند: «مواردی که به خاطر ارزش شخص انسان و حاکمیتش بر خویشتن حقوق وی شمرده می‌شوند، همه انسان‌ها واجد آن‌ها می‌باشند و اصطلاحاً آن‌ها را می‌توان حقوق بنیادین بشر نامید. مثلاً وقتی کسی به توانایی یک شخص برای انجام یک عمل با استناد به دلیل‌هایش اشاره می‌کند، وی در حقیقت به یک حق بنیادین بشر نسبت به فاعلیت آزاد او و نسبت به هر آنچه که شرط و مقدمه بقای این فاعلیت است اشاره کرده است» (Kamm, 2002: 187, f. n. 29).

بر اساس احکام برهانی عقل عملی در حوزه دانش فلسفه اخلاق و حقوق مبتنی بر دین، هدف نهایی و مطلوب واقعی انسان به هنگام انجام کارهایش رسیدن به حقوق ذاتی، یعنی کمال‌های معنوی و اخلاقی می‌باشد<sup>۱</sup>. بنابراین، انسان‌ها برای تحصیل این کمال‌ها - که همگی کمال واقعی‌اند - حق دارند زمینه‌ها و وسایل رسیدن به آن‌ها را فراهم کنند. بر اساس آموزه‌های دین اسلام، می‌توان تقریباً به خداوند متعال، یعنی عبودیت بشر نسبت به خدا را محور و جوهره همه کمال‌های حقیقی بشر معرفی نمود.<sup>۲</sup>

پس چون از یک سو، هدف تکوینی خداوند از آفرینش انسان در این جهان ایجاد زمینه‌های به کمال رسیدن بشر است و از سوی دیگر، هدف انسان در انجام کارهایش تحصیل

۱. برای توضیح بیشتر به مطالبی که زیر عنوان هستی حق بیان شد مراجعه شود.

۲. این حقیقت را می‌توان از آیه شریفه زیر استنباط نمود: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»، یعنی جن و انسان را فقط برای اینکه مرا عبادت کنند آفریده‌ام (ذاریات/۵۶).

کمال واقعی می‌باشد، هم خدا و هم انسان حق دارند تا از وسایلی استفاده کنند که این هدف را برای ایشان تأمین می‌کند.

گفته شد که هدف مطلوب از زندگی بشر تحصیل کمال‌های واقعی است که بر اساس آموزه‌های دین اسلام، تنها در پرتوی بندگی خدا به دست می‌آید. بنابراین، با توجه به هدف مذکور، بشر نسبت به آنچه که برای رسیدن او به کمال مطلوب ضروری است حق دارد؛ گرچه این حقوق در وضع قوانین بشری در برخی از جوامع مورد توجه قرار نگیرد. این نوع از حقوق بشر ریشه همه حقوق دیگر انسان می‌باشد. بنابراین، حق رسیدن انسان به کمال‌های معنوی ارزش ذاتی دارد. سایر اموری که در این جهان با عنوان حق بشر دارای ارزش می‌شود، ارزش تبعی دارد. یعنی در صورتی دارای ارزش می‌باشد که در مسیر تکامل اختیاری بشر قرار گیرد. حقوق اقتصادی، قضایی، سیاسی و... از این قبیل است. پس حق تکامل معنوی بشر معیار سنجش سایر حقوق می‌باشد. به همین دلیل مسئله رشد و تکامل بشر مسئله‌ای است که در تمام شئون مربوط به زندگی بشر به عنوان مهم‌ترین امر در هر جامعه باید به آن توجه شود.

انسان‌ها در فرآیند رسیدن به کمال‌های مطلوب دست کم دارای حقوقی بنیادین هستند که خداوند آن‌ها را به طور تکوینی و یا تشریحی به بشر ارزانی داشته است و کسی حق سلب آن‌ها را از او ندارد. زیرا مسئله رشد و تکامل بشر مهم‌ترین امری است که در تمام جنبه‌های زندگی او باید مورد توجه باشد.

مقصود از حقوق بنیادین بشر حقوقی است که استیفای آن‌ها برای رسیدن انسان به رفاه و سعادت ابدی ضرورت دارد. حق حیات (سلامتی)، قدرت، علم و اختیار (یعنی آزادی) ارکان حقوق بنیادین بشر می‌باشند. به بیان دیگر، انسان در فرآیند تکامل معنوی خویش باید دست کم دارای چهار ویژگی باشد که هر یک از آن‌ها به عنوان حق ضروری بشر در مسیر تکامل معنوی و رستگاری جاودانه‌اش به شمار می‌آید:

۱- شرط اول پیمودن مسیر کمال، داشتن حیات است. کسی که هیچ وقت در این دنیا نباشد هیچ‌گاه نمی‌تواند به کمال دست یابد.

۲- انسان باید راه وصول به کمال را بداند، یعنی باید دارای علم به چگونگی پیمودن مسیر باشد. خداوند این علم را به دو صورت در اختیار بشر قرار داده است:

الف- یا به طور فطری در نهاد بشر قرار داده و او با اتکالی به عقل خویش و بدون نیاز به امر دیگری از معلوم آگاهی دارد. احکام بدیهی عقل عملی همگی از این

دسته‌اند؛ مثل حکم به خوبی عدالت، احسان، صداقت و حکم به بدی ظلم و خیانت؛ ب- یا از طریق وحی بر پیامبران، یعنی از راه تشریح ادیان، بشر را از کیفیت پیمودن مسیر تکامل باخبر نموده است.

۳- بشر برای دستیابی به تکامل معنوی باید توان و قدرت طی راه تکامل را داشته باشد.

۴- او برای وصول به مقصود باید انتخابگر باشد. یعنی از روی اختیار (آزادی) مسیر تکامل را انتخاب نموده و در آن گام بگذارد.

دلیل وجود این حقوق چهارگانه بنیادین و سزاواری انسان برای وصول به مقام خلیفه‌اللهی اصل کرامت نام دارد. کرامت به معنای عزت نفس آدمی است<sup>۱</sup>. به خاطر این اصل است که خداوند به انسان تمام حقوق بنیادین را عطا فرموده تا در ازای استفاده از آن‌ها به بالاترین کمالات نائل شود. کرامت امری غیرمشروط است. یعنی همه انسان‌ها در هر سرزمینی که زندگی کنند، یا به هر زبانی که سخن بگویند، یا به هر رنگ و نژادی که باشند، یا به هر آیینی که معتقد باشند، تنها به دلیل اینکه دارای روحی هستند که از عالم امر به آن‌ها افزوده شده است و قابلیت رسیدن به مقام جانشینی خدا دارند، دارای احترام‌اند.

به همین دلیل دین مبین اسلام و رهبران برگزیده‌اش در تمام موقعیت‌های زندگی بشر به گونه‌ای انسان‌ها را راهنمایی کرده‌اند تا از عزت و کرامتشان به بهترین وجه پاسداری شود. در اسلام از سلب هر یک از حقوق بنیادین بشر به شدت نهی شده است. زیرا سلب هر یک از این حقوق به سلب کرامت منتهی می‌شود. لذا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً و من احیاهاً فکأنما احیا الناس جميعاً»<sup>۲</sup>. یعنی هر کس انسانی را بدون اینکه کسی را کشته باشد یا فسادی انجام داده باشد (یعنی بدون اینکه مستحق کشته شدن باشد) بکشد، مثل این است که همه بشر را کشته و هر کس انسانی را از مرگ نجات دهد، مثل این است که همه انسان‌ها را حیات بخشیده است. از این آیه شریفه فهمیده می‌شود حق حیات هر انسان به منزله حق زندگانی همه انسان‌ها است.

البته ناگفته نماند که ممکن است کرامت انسان به خاطر داشتن اعتقادی یا انجام دادن عملی به کلی از بین برود و آن زمانی است که شخص به سبب آن اعتقاد یا عمل، به لحاظ معنوی سقوط کرده و یکسره استعداد تکامل را از دست بدهد. به بیان دیگر، همچنان که گذشت

۱. برای دریافت معنای بشر به مطالبی که ذیل عنوان مفهوم بشر بیان گردید مراجعه گردد.

۲. مائده/۳۲.

ممکن است انسان در اثر گناه و انحراف عمدی به جایی برسد که انسانیتش را از دست بدهد. در این صورت، چنین شخصی مسلماً دارای عزت و کرامت نخواهد بود. از نظر اسلام، اعتقاد به شرک بعد از آگاهی از بطلان آن، از جمله عقایدی است که اگر صاحب آن قبل از مردن توبه نکند همواره در جهان آخرت در عذاب خواهد بود. همچنین قرآن کریم کشتن انسان بی‌گناه و با ایمان را از روی عمد، از جمله آن اعمالی می‌داند که گناه آن نابخشودنی است و چنین قاتلی را مستحق عذاب جاویدان می‌شناسد؛<sup>۱</sup> زیرا وی کرامت و عزت خود را به کلی از دست داده است و بنابراین، چنین شخصی در دنیا محکوم به مرگ است.

در میان روایت‌های اسلامی نیز عبارت‌هایی وجود دارد که احترام و عزت انسان با ایمان را از احترام قبله مسلمانان - که از احترامی بسیار زیاد برخوردار است - بیشتر دانسته است. همچنین فلسفه بسیاری از احکام اسلامی بر لزوم رعایت احترام و کرامت انسان تأکید دارند. مواردی مانند ممنوعیت غیبت کردن، تهمت زدن، تصرف عدوانی اموال، ضرر رساندن به دیگران و ده‌ها مورد دیگر همگی حکایت از اهمیت کرامت انسان در اسلام می‌کند.

کوتاه سخن اینکه، به هنگام تبیین حقوق بنیادین بشر و به دنبال آن تبیین حقوق بشر، نیاز انسان به «دین» به معنای نیاز به برنامه‌ای از طرف آفریننده برای رسیدن بشر به کمال‌های واقعی که حق مسلم اوست، به وضوح احساس می‌شود. در اینجا است که رابطه منطقی دین و حقوق بشر به خوبی و به روشنی قابل تبیین است.

### نتیجه‌گیری

تبیین رابطه حقوق بشر و دین به لحاظ جنبه معرفت‌شناسانه مبتنی بر تحلیل مفهوم «حق» در حوزه دانش فلسفه حقوق و تحلیل مفهوم «بشر» در حوزه دانش انسان‌شناسی و نیز مبتنی بر شناسایی مفهوم «دین» است. همچنین برای تبیین رابطه مزبور نیازمند بیان انواع حق (حق خدا و بشر) و حقوق بنیادین بشر می‌باشیم.

به نظر می‌رسد مفهوم حق که مفهومی فلسفی است امری بدیهی باشد. اما با فرض اینکه بخواهیم تعریفی برای واژه حق پیشنهاد کنیم می‌توان گفت واژه حق در حوزه دانش فلسفه حقوق به معنای «برخوردار بودن از چیزی» است. این مفهوم در مورد انسان از مقایسه رابطه او با کمال واقعی مورد انتظار که در اثر انجام فعل می‌تواند به آن نائل شود

۱. من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها (نساء/۹۳).

به دست می‌آید. مفهوم حق در مورد واجب‌الوجود که او هم فاعلی مختار است از مقایسه وی با هدفش انتزاع می‌شود؛ گر چه مقصود او از انجام دادن یک فعل به کمال رسیدن نمی‌باشد. چنین نیست که از نظر خداوند همه کسانی که دارای بدن انسانی‌اند بشر واقعی باشند. انسان واقعی کسی است که علاوه بر داشتن جسم بشری دارای روحی باشد که در مسیر سعادت گام بر می‌دارد؛ و یا دست کم آگاهانه در مسیر شقاوت حرکت نمی‌کند. دین عبارت است از: «مجموعه‌ای از آموزه‌های نظری و عملی که خالق جهان آن را در اختیار بشر قرار داده تا بشر با استفاده از آن‌ها بتواند در این جهان به تکامل رسیده و زمینه وصول به سعادت جاویدان را برای خویش فراهم کند».

هدف خدا از آفرینش انسان در این جهان متعلق دو نوع اراده تکوینی و تشریحی او است. بر این اساس، حقوق خدا به حقوق تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود.

اما حقوق بشر به معنای حقوقی است که برای انسان‌ها از آن جهت که انسان‌اند وجود دارد. در میان اندیشمندان اختلاف زیادی در تعداد این حقوق به چشم می‌خورد. برخی از حقوق، بنیاد و زیربنای سایر حقوق بشر می‌باشد که به آن‌ها حقوق بنیادین بشر گفته می‌شود. مقصود از حقوق بنیادین بشر حقوقی است که استیفای آن‌ها برای رسیدن انسان به رفاه و سعادت ابدی ضرورت دارد. حق حیات (سلامتی)، قدرت، علم و اختیار (یعنی آزادی) ارکان حقوق بنیادین بشرند.

دلیل توجیه این حقوق چهارگانه بنیادین اصل کرامت نام دارد. کرامت به معنای عزت نفس آدمی است. به خاطر این اصل است که خداوند به انسان تمام حقوق بنیادین را عطا فرموده تا در ازای استفاده از آن‌ها به بالاترین کمالات نائل شود. کرامت اصلی غیرمشروط است.

از آنچه که گذشت معلوم می‌شود که حقوق بشر ارتباطی محکم با دین دارد.

## منابع

### الف - فارسی

۱. قرآن کریم
۲. سید رضی، *نهج البلاغه*، با ویرایش سید کاظم محمدی و محمد دشتی، در *المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه*، قم، نشر امام علی (ع)، ۱۳۶۹.
۳. مصباح، محمد تقی؛ *آموزش فلسفه*، جلد ۱، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵.

ب - لاتين

4. Finnis, John; 1980, *Natural Law and Natural Rights*, Oxford: Clarendon Press.
5. Hobbes, Thomas; 1957, *Leviathan*, in M. Oakeshott ed. , Oxford: Basil Blackwell.
6. Jones, Peter; 1994, *Rights*, Houndmills: Palgrave.
7. Kamm, F. M; 2002, "**Rights**", in J. Coleman and S. Shapiro eds. , *The Oxford Handbook of Jurisprudence and Philosophy of Law*, Oxford: Oxford University Press.
8. Locke, John; 1960, *Two Treatises of Government*, P. Laslett ed. , Cambridge: Cambridge University Press.
9. Mabbott, J. B; 1958, *The State and the Citizen*, London: Arrow
10. MacDonald; 1970, "Natural Rights", in A. I. Melden (Ed. ), *Human Rights*, Belmont: Wadsworth, Margaret Publishing.
11. Ogley, Roderick C; 1993, "**Rights**" in W. Outhwaite and T. Bottomore (Eds. ), *The Blackwell Dictionary of Twentieth Century Social Thought*, Oxford and Cambridge, Mass.: Blackwell